عدالت از نوع مایکل والزر

کیان کیانی

www.kiankiani.com

نویسنده : دو مقاله اینترنتی

موضوع : از دو مقاله که در پی هم آمده‌اند این مقاله تهیه شده است

عدالت از نوع والزر

مایکل والزر متولد ۱۹۳۵ میلادی، یکی از فیلسوفان سیاسی برجسته آمریکایی است. وی در حال حاضر پروفسور موسسه "مطالعات پیشرفته" در پرینستون بوده و نیز ویراستار ماهنامه چپ "دیسنت" است.

موضوع آثار او دامنه وسیعی را در برمی‌گیرد که از آن جمله می‌توان به جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه، ملی‌گرایی، قومیت، عدالت اقتصادی، نقادی اجتماعی، بنیادگرایی، تساهل و اجبار سیاسی اشاره کرد. علاوه بر این، وی بعنوان ویراستار با مجله‌های "جمهوری جدید" و "فلسفه و مسائل عامه" همکاری دارد.

وی تاکنون ۲۷ کتاب و بیش از ۳۰۰ مقاله و نقد کتاب نگاشته است. وی به همراه السدرمک اینتایر و مایکل سندل عموما بعنوان یکی از اعضای اصلی دیدگاه جامعه‌گرا در نظریه سیاسی بشمار می‌آید؛ هرچند چنین برچسبی خوشایند او و آن دوی دیگر نیست.

والزر بر آن است که نظریه سیاسی می‌باید در سنن و فرهنگ جوامع خاص ریشه داشته باشد و با آنچه که انتزاعی‌گری مفرط و گزاف فلسفه‌های سیاسی می‌نامد، به سختی مخالف است. مهم‌ترین دستاورد فکری او، احیای نظریه جنگ عادلانه است که در آن بر اهمیت رعایت اخلاق طی جنگ پای می‌فشارد.

این نظریه که "برابری پیچیده" نام دارد، بیان می‌دارد که معیار برابری عادلانه، از سنخ برخی منافع مفرده مادی یا اخلاقی نیست بلکه عدالت تساوی‌طلب در پی آن است که هر نفع و خیری مطابق معنا و بستر اجتماعی خودش تقسیم و توزیع شود و هیچ منفعتی (نظیر پول یا قدرت سیاسی) مجوز برتری بر منافع جوامع دیگر را ندارد.

علاوه بر این، این نظریه براساس این استدلال شکل می‌گیرد که عدالت به واقع و در ابتدا، چهارچوبی اخلاقی است که در متن جوامع و ملل خاص نهادینه است و چیزی نیست که بتوان آن را به صورتی انتزاعی و کلی‌نگر بسط داد.

عدالت از نوع والزری

برابری رابطه‌ای است پیچیده میان اشخاص که به میانجی مجموعه‌ای از کالاهای اجتماعی شکل می‌گیرد؛ برابری به معنای همسانی [در عرصه] تملک [کالاها] نیست. نکته مهم آن است که از اصول حاکم بر توزیع خاص هر عرصه تخطی نکنیم، و بدانیم اجتناب از موفقیت در یک عرصه، حاکی از امکان برتری یافتن و اعمال قدرت در عرصه‌های دیگر است ـ که اینک مثال خوب آن مورد ثروت است. والزر جمله‌ای از پاسکال نقل می‌کند بدین مضمون : "استبداد یعنی میل به اینکه از طریق یک وسیله [و فقط یک وسیله] به آن چیزی دست یابیم که تنها می‌توانیم از راه وسایل دیگر بدان دست یابیم. ما رسالت‌های مختلفی در قبال کیفیات یا خصایص مختلف، برعهده داریم : عشق یعنی پاسخی درخور به جذبه و جمال، هراس از قدرت، و باور به فراگیری." بنابراین، عدالت نه فقط مساله تفسیر و بکار بردن معیار توزیع، بلکه درعین‌حال مساله تمایزات و مرزهای میان عرصه‌های مختلف است. مساله اساسی این است که هیچ نوع کالای اجتماعی نباید بعنوان ابزار سلطه به کار رود، و در ضمن باید از تمرکز قدرت سیاسی، ثروت، افتخار، و به ویژه مقام و منصب مطلوب، در دست یک نیرو اجتناب شود. جاذبه منظری که والزر انتخاب می‌کند آن است که امکان نقد فردگرایی لیبرال و مفروضات معرفت‌شناختی‌اش را فراهم می‌سازد، و در همان حال دستاورد تکثرگرایی را حفظ می‌کند و حتی بدان ژرفا می‌بخشد. این منظر در عین‌حال نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم به عدالت فکر کنیم، بی‌آنکه در پی یک دیدگاه جهانشمول باشیم، بی‌آنکه اصول عامی را تدقیق کنیم که برای همه جوامع معتبرند. از نظر والزر، مساله عدالت را فقط در صورتی می‌توان مطرح کرد که، نقطه شروع خود را یک اجتماع سیاسی خاص در متن یک سنت قرار دهیم، سنتی که آن اجتماع و معانی اجتماعی مشترک اعضای آن را شکل می‌دهد. به زعم او، غیرمنطقی است اگر بگوییم یک جامعه از نوع سلسله‌مراتبی، ناعادلانه است زیرا توزیع کالاهای اجتماعی مطابق با اصول مساوات‌طلبانه صورت نمی‌گیرد. اگر برابری را هدفی محوری می‌دانیم، برای آن است که در جامعه‌ای لیبرال دموکراتیک زندگی می‌کنیم که در آن نهادها و معانی اجتماعی، عمیقا با این ارزش عجین‌اند، و همین امر امکان آن را به ما می‌دهد تا از این ارزش بعنوان معیاری برای داوری درباره امر عادلانه و امر ناعادلانه استفاده کنیم. مادامی که بتوان تفاسیر گوناگونی از اصول سیاسی برابری و نیز آزادی به دست داد نمی‌توان بر سر تعریف آزادی و برابری، بر سر تعریف روابط اجتماعی‌ای که این اصول باید در متن آنها به جریان بیافتند، یا بر سر تعریف شیوه نهادینه

کردن این اصول، به توافقی قطعی رسید. فلسفه‌های سیاسی مختلف تفاسیر متفاوتی ارائه می‌کنند، اما به خاطر محوری بودن این ارزش‌ها در سنت ما است که چنین بحثی اساسا امکان‌پذیر است، و ما می‌توانیم مساله عدالت را بدین شکل مطرح کنیم.

ارسطو یا ماکیاولی؟

نویسندگان جماعت‌گرا تصویری از شهروند را که در سنت جمهوری‌خواهی مدنی ریشه دارد، در تقابل با برداشت لیبرال از فرد قرار می‌دهند. برخلاف لیبرالیسم، این سنت زبانی را فراهم می‌کند که به مدد آن امکان اندیشیدن به امر سیاسی به شیوه‌ای غیرابزاری میسر می‌شود. این زبان نقش مهمی در فرهنگ سیاسی آمریکای قرن هجدهم ایفا کرد، و هنوز هم بطور کامل از بین نرفته است؛ جماعت‌گرایان برآنند تا جانی تازه بدان بخشند، و بدینسان به آمریکاییان قابلیتی بدهند تا بتوانند تجربه خویش را صورت‌بندی کنند و هویت‌شان را بر حسب مشارکت فعالانه در یک اجتماع سیاسی درک کنند. آنها راه‌حل بحران مشروعیت را ـ که نظام دموکراتیک را تحت تاثیر قرار می‌دهد ـ ارزیابی مجدد عرصه سیاسی و احیا یا اعاده حیثیت (rehabilitation) از مفهوم "فضیلت مدنی" می‌دانند. مشکل را باید در ابهام ایده "اومانیسم مدنی" یا "جمهوری‌خواهی مدنی"، به همان شکلی که اخیرا تدقیق شده است، یافت. آمیزه‌ای این‌چنینی از عناصر ارسطویی و ماکیاولیایی عملا می‌تواند باعث تفاسیری به غایت متفاوت شود، بسته به اینکه همچون ارسطو ایده وحدت خیر و تقسیم‌ناپذیری اخلاق و سیاست را بپذیریم، یا، پیرو ماکیاولی، قلمرو اخلاق و سیاست را از هم تمیز دهیم و بر نقش محوری تضاد و منازعه در حفظ آزادی تاکید نهیم. پیشتر خاطر نشان کرده‌ام که چگونه، در آثار نویسندگانی همچون سندل یا مک‌اینتایر، نقد لیبرالیسم سرشت و خصلت ویژه دموکراسی مدرن را نادیده می‌گیرد و به نفی و رد مدرنیته می‌انجامد. البته این امر را نمی‌توان پیامد ضروری موضع جماعت‌گرایانه دانست، و حساب نویسندگانی نظیر والزر یا تیلور، که هر دو می‌کوشند برخی دستاوردهای لیبرالیسم را تکمیل کنند، نیز از این نقد جدا است؛ بنابراین چنانکه برخی لیبرال‌ها به درستی اشاره می‌کنند، مساله فوق یک پروبلماتیک ذاتا ضد مدرن نیست. اما در غیاب صورت‌بندی یک الگوی جمهوری‌خواهانه که برای نیازهای دموکراسی‌های مدرن مناسب و بسنده است، همه کسانی که از بسط حقوق و رفتارهای دموکراتیک دفاع می‌کنند، ناگزیر جاذبه فعلی جمهوری‌خواهی را با پیامدهایی

احیانا خطرناک خلط می‌کنند. تمایز قایل شدن میان "وجدان مدنی" ـ به تعبیری، نیازهای خاص همه شهروندان یک رژیم لیبرال دموکراتیک که در آن معیار عدالت چیزی جز معیارهای آزادی و برابری نیست و نوعی خیر جمعی قائم‌به‌ذات و بنیادین (substansive) در مقام اصل موضوعه‌ای که یک برداشت واحد از "سعادت" را بر همه تحمیل می‌کند، اهمیتی بنیادین دارد. وجدان مدنی به معنای آن نیست که ضرورتا باید اجماعی در کار باشد، و ایده‌آل جمهوری‌خواهانه نیز نیازی ندارد تا گوناگونی را به نفع وحدت سرکوب کند. آن برداشت جمهوری‌خواهانه‌ای که از ماکیاولی، و نیز از منتسکیو، دوتوکویل و جان استوارت میل، الهام می‌گیرد، می‌تواند جا برای آن چیزی باز کند که دستاورد محوری لیبرالیسم را تشکیل می‌دهد : جدایی [حوزه] عمومی و [حوزه] خصوصی و دفاع از تکثرگرایی. اما برای این کار باید به شیوه‌ای مدرن، یا به تعبیری بدون صرف‌نظرکردن از آزادی فردی، به به مفهوم شهروندی بیاندیشیم. چنین رسالتی فقط به شرطی ممکن است که ما آزادی را بعنوان چیزی غیر از دفاع از حقوق فردی در تقابل با دولت، مفهوم‌پردازی کنیم، و در همان حال حواس‌مان باشد که فرد را در پای شهروند قربانی نکنیم.

نظریه عدالت : مایکل والزر

اندیشه‌وران و فیلسوفان سیاسی‌ای که به مبحث عدالت اجتماعی می‌پردازند معمولا در پی آنند تا با مشخص کردن اصول و معیارهای بنیادین به منزله اصول عدالت ، شاخص نهایی برای تعیین مصادیق عدالت از بی‌عدالتی در اختیار نهند. تلقی والزر از عدالت در تقابل آشکار با این رویکرد غالب قرار دارد. او با این تصور که می‌توان با یک یا چند اصل عام و کلی ، معیار و شاخصی برای توزیع عادلانه همه خیرات و مواهب اجتماعی برای همه جوامع در اختیار نهاد به شدت مخالف است. والزر از نگاه تکثرگرایانه (pluralistic) به عدالت حمایت می‌کند که براساس آن هر خیر اجتماعی شاخص و معیار توزیع عادلانه خاص خود را دارد. بنابراین نه تنها چیزی به نام اصل عام و بنیادین عدالت وجود ندارد، بلکه عدالت به وجهی آفریده جامعه سیاسی خاص در زمان و عصر خاص است؛ یعنی تصور از عدالت در هر جامعه سیاسی متاثر از تفسیر آن جامعه از هر ساحت از خیرات اجتماعی است و اصول و معیارهای توزیع عادلانه آن خیرات با تفسیر آن جامعه از هر یک از آن خیرات ربط مستقیم دارد. اهم مطالب دیدگاه والزر راجع به عدالت به این شرح است :

هویت جمعی ، تفسیری و سیال خیرات اجتماعی، گرچه نحوه توزیع خیرات مهم است ، مهم‌تر از آن روشن کردن تلقی و تصوری است که مردم هر جامعه از خیرات دارند و براساس آن به برداشت و معنایی همگانی از خیرات رسیده‌اند. والزر نظریه خیرات (theory of goods) خویش را بنا بر گزاره‌های ذیل صورت‌بندی می‌کند :

۱ـ فقط خیرات اجتماعی موضوع بحث عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه اند و خیرات فردی و ارزش‌های غیر اجتماعی و کاملا انفرادی موضوع عدالت توزیعی نیستند و نمی‌توانند باشند.

۲ـ کاملا نادرست است اگر تصور کنیم افراد بدون داشتن تصور و معنایی از خیرات اجتماعی به توزیع خیرات و تبادل و اعطای خیرات اجتماعی بپردازند.

۳ـ هیچ مجموعه مشخص و واحدی از خیرات به منزله خیرات اساسی و اولیه که تصدیق شده همه جهان‌های اخلاق و عینی (جوامع گوناگون انسانی) باشد وجود ندارد.

۴ـ معانی اجتماعی خصلت تاریخی دارند. بنابراین توزیع‌ها و توزیع‌های عادلانه و ناعادلانه برحسب گذر زمان متغیر می‌شوند؛ زیر تلقی اجتماعی از خیرات در گذر زمان تغییر می‌کند.

۵ـ رابطه ذاتی میان معنای خیر اجتماعی و معیار توزیع آن خیر : یکی از مناقشه برانگیزترین دعاوی مایکل والزر اصرار وی بر این نکته است که نوع برداشت و تفسیر هر جامعه از خیر تعیین می‌کند آن خیر چگونه باید توزیع شود زمانی که درک کردیم جامعه‌ای چه تصور اجتماعی و چه تفسیری از یک خیر دارد ، آنگاه می‌فهمیم چگونه و برای چه کسانی و به چه دلیل‌هایی باید آن را توزیع کنیم. این پیوند ذاتی دو تفسیر می‌تواند داشته باشد. یکی پیوند مفهومی به این معنا که اگر کسی پیشنهاد کند یک خیر اجتماعی براساس معیار و اصول دیگری توزیع شود به معنای دقیق کلمه آن خیر اجتماعی را نفهمیده است و تفسیر دیگر بر وجود تناسب میان منطق توزیع یک خیر و تفسیر و معنایی که از آن خیر وجود دارد اصرار می‌ورزد. نظیر اینکه درمان

و مراقبت پزشکی باید متناسب با بیماری و نه متناسب با میزان ثروت افراد توزیع شود.

۶ـ تکثرگرایی در اصول عدالت : به دلیل اینکه خیرات اجتماعی در جامعه متکثر و متنوع هستند و این امر به معنای تفاوت معنای اجتماعی هر خیر است و همچنین اختلاف جوامع مختلف در تفسیر یک خیر خاص، نظریه عدالت والزر به تکثرگرایی در اصول عدالت گرایش پیدا می‌کند. او معتقد است هیچ یک از سه معیار شایستگی، نیاز و تبادل آزاد صلاحیت ندارند که یگانه اصل عدالت تلقی شود.

۷ـ برابری پیچیده به جای نظام توزیع بسیط : به اعتقاد والتزر تاریخ این حقیقت را آشکار می‌کند که نه خیر خاصی بطور طبیعی خیر غالب و مسلط است و نه اساسا خیر غالب یگانه‌ای وجود دارد؛ بلکه قدرت سیاسی، سلطه نظامی، منصب و موقعیت مذهبی از زمره خیرات اجتماعی‌اند که می‌توانند به خیر غالب بدل شوند. از سوی دیگر خیر غالب همواره در معرض آن است که به انحصار افراد و طبقه‌ای خاص درآید و توازن موجود در توزیع خیر غالب بر هم خورد. برای نمونه اگر ثروت (wealth) خیر غالب باشد، و زمینه انحصارگرایی فقط متوجه آن باشد نه خیر اجتماعی دیگر، اگر برابری بسیط اجرا شود، به این معنا خواهد بود که اولا در این جامعه همه‌چیز در معرض خرید و فروش است و ثانیا افراد به میزان برابر و یکسان از ثروت برخوردارند. بنابراین در این رژیم اجتماعی و سامانه توزیع خیر اجتماعی برابری برقرار می‌شود و چون موضوع این برابری برخورداری از خیر واحد و خاصی است، از آن به برابری ساده و بسیط (simple equality) یاد می‌شود. در نگاه والزر این نظام توزیع برابر دوام چندانی ندارد؛ زیرا نه تنها به زودی در سایه مبادلات، انحصارگرایی پدید خواهد آمد بلکه خیرات اجتماعی دیگری ظهور می‌کنند و خیر غالب بودن ثروت را تضعیف می‌کنند و با به میدان آمدن خیرات اجتماعی جدید، نابرابری‌های جدیدی رخ می‌نمایند. والزر تاکید می‌کند که بجای عدم انحصار باید به شکستن سلطه یک خیر اجتماعی خاص اندیشید و باید اوضاعی فراهم آورد که خیرات اجتماعی متکثر مجال توزیع داشته باشند. اگر این غلبه شکسته شود و استقلال توزیعی حوزه‌های گوناگون خیر اجتماعی به رسمیت شناخته شود، نظام توزیعی پیچیده‌ای شکل می‌گیرد که شامل برابری پیچیده (cimplex equality) است. وی برابری پیچیده را چنین تعریف می‌کند : معنای برابری پیچیده آن است که هیچ شهروندی درباره یک ساحت اجتماعی یا خیر موجود در آن ساحت اجتماعی به علت

وضعیتی که در قبال خیر اجتماعی دیگر یا ساحت اجتماعی دیگر دارد پس زده نمی‌شود. بنابراین ممکن است شهروند x در مورد منصب سیاسی موقعیت بهتری در مقایسه با شهروند y داشته باشد و درنتیجه این دو در ساحت سیاست نابرابر باشند اما این امر موجب آن نیست که این دو به‌طورکلی و در همه ساحت‌های اجتماع نابرابر باشند.

۸ـ تحلیل عدالت اجتماعی برحسب اجزای آن : به لحاظ روش‌شناختی حجم وسیعی از کار وی معطوف به اجزای عدالت اجتماعی است. مراد وی از اجزای عدالت توزیعی، یکی خیرات اجتماعی و دیگری عرصه‌های توزیع (spheres of distribution) است. پیش از این اشاره شدکه همت والزر مصروف آن است که به این نکته توجه دهد که آنچه آحاد جامعه از عدالت در ذهن دارند، مهم و حیاتی است و توزیع عادلانه و ناعادلانه با این تصور ذهنی در آمیخته است، پس طبعا بحث در عدالت اجتماعی و توزیعی به عرصه اجرای عدالت توزیعی کشانده خواهد شد؛ یعنی این نکته مهم می‌شود که اولا هر جامعه چه اموری را خیر اجتماعی می‌داند و چه تفسیری از آن دارد و ثانیا عرصه و نحوه توزیع آن را چه می‌داند؟

۹ـ نسبی شدن عدالت برحسب معانی اجتماعی : والتزر خاطر نشان می‌کند همان‌طورکه تعریف کلاسیک و صوری از عدالت توزیعی، مبنی بر اعطای حق هر صاحب حق، در ظاهر تعریفی غیر نسبی از عدالت است، تعریف قالبی و صوری وی از عدالت نیز به صورت "توزیع کردن خیرات براساس دلایل درونی" به‌نظر غیر نسبی می‌رسد اما هردو تعریف نیازمند تکمیل تاریخی‌اند که به آنها خصلت نسبی بودن می‌بخشد. صفت عدالت نمی‌تواند محتوای زندگی اجتماعی جوامع را معین و ترسیم کند زیرا به لحاظ محتوایی تعداد بی‌شماری گونه زندگی اجتماعی قابل تصور و وقوع است که بنابر تعداد نامحدودی از فرهنگ‌ها، مذاهب، ترتیبات سیاسی و اوضاع جغرافیایی و مانند آن شکل می‌گیرد. لذا عدالت، برحسب معانی اجتماعی خیرات، نسبی می‌شود و عدالت به ما هو عدالت، اقتضای مناسبات اجتماعی خاصی را ندارد؛ بلکه همه چیز وابسته به درک و تفسیر آحاد هر جامعه از خیرات اجتماعی است و عدالت یعنی احترام گذاشتن و وفادار بودن مقوله توزیع خیرات و تنظیم محتوای حیات اجتماعی به این درک‌ها و معانی اجتماعی خیرات.

۱۰ـ جایگاه شهروندی در نظریه عدالت والزر : والزر به اصل برابری شهروندی در نظریه عدالت خویش تصریح دارد. او کرامت و عزت نفس اعضای

جامعه سیاسی تکثرگرا را به رسمیت می‌شناسد و حق برابر آنان در تفسیر خیرات اجتماعی و شکل دادن به معنای اجتماعی خیرات و درنتیجه سهیم شدن آنان در تعیین اصول توزیع عادلانه آنها تاکید دارد. از نگاه وی، شهروندی و عضویت در جامعه‌ای سیاسی، نه تنها یکی از خیرات بلکه از خیرات اولیه است. والزر تصریح می‌کند که شهروند برخوردار از خودمختاری (self autonomy) و عزت نفس (self respecting) فاعل ایده‌آل (ideal subject) نظریه عدالت وی است.

۱۱ـ معیارهای توزیع عادلانه خیرات اجتماعی : اولین خیر اجتماعی که والزر به آن می‌پردازد عضویت (membership) در جامعه سیاسی است که از نظر وی مهم‌ترین خیر همه ساحت‌های اجتماعی به شمار می‌آید. والزر می‌نویسد : توزیع عضویت بطور نافذ موضوع الزامات عدالت نیست. دولت‌ها در عرض طیف درخور توجهی از تصمیماتی که گرفته شده‌اند، به سادگی آزادند غریبه‌ها را داخل یا خارج از جامعه سیاسی خود قرار دهند. تکثر دعاوی در توزیع عضویت و شهروندی (نظیر اغراض اقتصادی، فرهنگی، نژادی، اخلاقی و ارزشی) موجب آن است که نتوان اصل خاصی را معیار توزیع عادلانه این خیر مهم و اساسی اجتماعی معرفی کرد.

دومین خیر اجتماعی جوامع دموکرات معاصر، از نظر والزر، امنیت و رفاه است. از نظر وی عنصر نیاز می‌تواند اصل و معیار مناسبی برای توزیع عادلانه این خیر اجتماعی شناخته شود.

با توجه به اینکه پول و دارایی‌ها در کنار خیرات اجتماعی دیگر قرار می‌گیرند و می‌توانند حوزه‌های عدالت توزیعی را مخدوش کنند و به خیر غالب و مسلط بدل گردند، ضرورت دارد به کمک اصل مبادلات مسدود شده (ممنوعیت خرید و فروش مواردی نظیر قدرت سیاسی، نفوذ و آزادی‌های مدنی) دایره نفوذ این خیر اجتماعی به حوزه‌های خیرات اجتماعی دیگر مهار شود.

ـ درباره ساحت منصب اجتماعی والزر برآن است که معیار توزیع، صلاحیت بیشتر داشتن است.

ـ توزیع اوقات فراغت باید براساس اصل برابری میان شهروندان توزیع شود.

ـ عرصه آموزش زمانی بطور ایده‌آل توزیع می‌شود که همه شهروندان جامعه از آموزش با ارزش برابر برخوردار شوند.

ـ خویشاوندی و عشق باید برحسب احساسات و خویشتن‌شناسی افراد توزیع شود

ـ رحمت الهی را خداوند بنابر معتقدات مومنان و مذهب آنان توزیع می‌کند.

ارزشمندی یک فرد در جامعه نتیجه و محصول آن است که اعضای جامعه ظرفیت‌ها و ویژگی‌های خاص فرد را به رسمیت بشناسند لذا به جهت وابستگی آن به قضاوت افراد جامعه، قابل توزیع نیست. اما کرامت فردی تابع پذیرش معیار و استاندارد کلی درباره شأن و منزلت اجتماعی انسان‌ها و افراد جامعه است و زمانی در یک جامعه سیاسی بطور عادلانه توزیع می‌شود که همه افراد از حقوق شهروندی برابر برخوردار شده باشند.

آخرین خیر اجتماعی در نظر والزر قدرت سیاسی است. از نگاه وی قدرت سیاسی خطرناک‌ترین ساحت‌های خیر اجتماعی است که باید به‌گونه‌ای نهادینه شده توزیع شود تا استقلال عرصه‌های دیگر عدالت اجتماعی را حفظ کند.

* این مقاله از دو مقاله اینترنتی تهیه شده است یعنی در ادامه هم آمده‌اند